

## محکوم به مرگ



در قسمت قبل خواندید که انوشیروان مهمانی ترتیب داده بود و در این مهمانی جام نوشیدنی از دست کنیزک افتاد و لباس انوشیروان خیس شد و انوشیروان عصبانی شد و دستور مرگ او را صادر کرد. کنیزک با شنیدن این حکم بقیه ی محتویات جام را بر سر انوشیروان خالی کرد و حالا ادامه ی ماجرا....

در قسمت قبل خواندید که انوشیروان مهمانی ترتیب داده بود و در این مهمانی جام نوشیدنی از دست کنیزک افتاد و لباس انوشیروان خیس شد و انوشیروان عصبانی شد و دستور مرگ او را صادر کرد. کنیزک با شنیدن این حکم بقیه ی محتویات جام را بر سر انوشیروان خالی کرد و حالا ادامه ی ماجرا....

کنیزک با خونسردی لبخندی زد و همین خشم انوشیروان را دو صد چندان کرد و فریاد زد: &#171;ای کودن. مرگت در دو قدمی توست و آن وقت تو لبخند می زنی؟ آن هم با خونسردی تمام؟ گویی که هیچ اتفاق نیفتاده است!&#171; کنیزک، حالتی عادی به خود گرفت و با لحنی احترام آمیز گفت: &#171;ای پادشاه دادگر، من دستم سست شد و جام نوشیدنی از دستم افتاد این کار که عمدی نبودی!&#171; انوشیروان خشمگین فریاد زد &#171;عمدی نبود؟ گیرم که آن بار اول عمدی نبود، آیا ریختن محتویات تنگ بر سرم نیز غیرعمدی بود؟&#171;

کنیزک گفت: &#171;خیر! بار دوم به قصد این کار را کردم. من کاملاً به عمد محتویات تنگ را بر سرتان خالی کردم! ولی این کار من، بدون حکمت نبود!&#171;

انوشیروان، بیشتر خشمگین شد و فریاد زد: &#171;پس اعتراف هم می کنی که بار دوم عمدت این کار را کردی؟ آیا می دانی عمدی که تو کردی، در هیچ جای جهان با هیچ پادشاهی نشده بود؟ من نیز تو را چنان خواهم کشت که در هیچ جای جهان، هیچ کنیزی به دست هیچ پادشاهی این گونه کشته نشده باشد!&#171;

یکی از پیران جهان دیده ای که در مجلس بود، به قصد میانجی گری جلو رفت و گفت: &#171;پادشاهها. درست است که او بار دوم، عمدی آن کار را با شما کرد ولی همان طور که خودتان نیز شنیدید. گفت که این کار بدون حکمت نبوده است!&#171; انوشیروان با خشم گفت: &#171;حکمت؟ در این کار زشت، چه حکمتی ممکن است باشد؟ مطمئن باش که او احمقی بیش نیست و اصلاً نمی داند حکمت چیست!&#171;

پیر جهان دیده گفتک &#171;پادشاهها، بگذارید او حرفش را بزند و بگوید که این کارش چه حکمتی داشته است. آن گاه هر طور که خواستید، او را بکشید!&#171;

انوشیروان با بی اعتنائی گفت: &#171;بسیار خوب، بگوید!&#171; کنیزک به آرامی و با شجاعت تمام گفت: &#171;شما که به خاطر کار اولم، دستور کشتن مرا صادر کردید، من با خودم گفتم: &#171;این چه جور انوشیروان دادگری است که برای یک کار کوچک- آن هم غیرعمدی- دستور کشتن کنیزی را می دهد؟ پس او واقعاً دادگر نیست. بعد با خودم گفتم اگر خبر کشته شدن من و دلیل کشته شدنم به گوش مردم برسد، آبروی شاه می رود و در همه جا به ظلم و ستم، متهم می شود و همه می گویند دادگری انوشیروان، دروغی بیش نیست. همان طور که این جمله به ذهن من هم رسید. پس باید کاری بکنم که واقعاً مستحق کشته شدن باشم. این بود که همه محتویات تنگ را بر سرتان ریختم!&#171;

تا چو در کشتنم برآری تیغ

کس نگوید به کشورت که دریغ!

کاین شهنشاه معدلت پیشه

تافت زین پیشه، روی اندیشه

یافت از دور چرخ دیر مدار

دامن عدل او ز ظلم، غبار!

کوتهم شد بر این دقیقه سخن

بعد از هر چه بایدت، آن کن!

انوشیروان از هوش و ذکاوت کنیزک به حیرت افتاد. انگار که آبی بر آتش خشمش ریخته باشند، خشمش یک باره فرو نشست. لبخندی بر لب آورد و گفت &#171;آفرین بر تو ای کنیزک، الحق که کار تو از روی حکمت و اندیشه عاقلانه بوده است. تو جرم سنگینی مرتکب شدی؛ اما با این سخنان آتش خشم مرا خاموش کردی. من تو را بخشیدم. تو بیش از آن لیاقت داری که کنیزکی باشی و از مهمانان پذیرایی کنی. تو را به کار دیگری خواهم گماشت. اما امروز، این کار را ادامه بده برو و جامی دیگر شربت برای من، بریز.&#171;

هفت اورنگ جامی